

خانلری و موسیقی

خانلری، از همان زمان که در دارالفنون تحصیل می کرد، با شادروان روح الله خالقی (موسیقیدان نامدار) مجالست و مؤانست و دوستی داشت. خالقی در کتاب سرگذشت موسیقی ایران نوشته است:

یکی از خاطرات خوش آن ایام، پیدا کردن چند دوست بود که از دوران تحصیل در دارالفنون با هم آشنا شدیم. دو تن از آنها، جواد صدر، و عبدالامیر رشیدی، حقوق را انتخاب کردند، و ابوالفتح، با این که ذوق شعر داشت، شغل نظام را پیشه کرد و حالا سرهنگ است. پرویز ناتل خانلری و من هم شعبه ادبیات را دنبال کردیم. تا دوران تحصیل ادامه داشت و حتی چند سال بعد که به خدمت دولت وارد شدیم، حتماً هفته ای یک شب با هم بودیم، تا این که بتدریج گرفتاریهای زندگی از هم دورمان کرد، ولی همیشه قلبمان به هم نزدیک است...» (ج ۲، ص ۳۳۷).

چند سطر بعد خالقی نوشته است:

خانلری از همان موقع ذوق شعر داشت و به سبکی نو و ممتاز شعر می سرود، و حالا از گویندگان بزرگی ست که پیروان بسیار دارد. چند آهنگ هم در همان دوران تحصیل ساختم که وی اشعارش را گفت مانند نغمه فروردین (همان کتاب).

استاد خانلری، خود در تقریر شرح زندگی اش (برای آقای یدالله جلالی پندری) گفته

... پس از آن، در ضمن این که در همان دبیرستان بودم، دوستی با مرحوم روح الله خالقی دست داد. مرحوم خالقی در کلاس پنجم دبیرستان همکلاس من بود. خیلی با او محشور بودم و آهنگهایی که او می ساخت و کنسرتهایی که داشت، شعرهایش را من می گفتم. این اولین دفعه بود که شعرگونه ای از من در ورقه ای چاپ می شد که آن را به دست تماشاچیان می دادند. البته مرحوم خالقی، شش زیادتراز من بود، از مدرسه موسیقی درآمد بود و برای شغل اداری می خواست دیپلم دارالفنون بگیرد (مجته آینده، س ۱۶، ش ۵ و ۸، ص ۴۳۲).

بجاست اشعار دو ترانه را که آهنگ آنها از شادروان روح الله خالقی و شعرهایش از زنده یاد استاد دکتر پرویز نائل خانلری ست در این جا نقل کند:

نغمه فروردین

بخش نخست

ابر نوری برآمد بر روی کهسار	باد فروردین وزید از هر سوبه گلزار
روی بوستان ز گلها پر از نگار است	دور عشق و روز دیدار روی یار است
ابر گـوهر بیز	باد عطر آمیز
کرده بستان چون	در گه پرویز
شد چمن رنگین	از گل و نرین
هان بده ساقی	باده نوشین

بخش دوم

ژاله چون سحرزند بوسه بر روی گل	گل ز شرم آن کند چهره هم رنگ مل
عرصه گلزار سراسر پر از زیب و فر	گشته بوستان به خوبی بهشتی دیگر
در چنین گلزار	گفتمت ز نسهار
جام می بر گیر	درد و غم بگذار
در غم دوران	می بسود درمان
چاره اندوه	جز به می نتوان

آهنگ دیگر «نوبهار» نام دارد. خالقی درباره این ترانه نوشته است:
دیگر آهنگی ست به نام نوبهار که در فروردین ۱۳۱۱ که به اتفاق پرویز

خانلری و تقی آزرمی، یک هفته به امامزاده قاسم رفته بودیم اوقات خوش جوانی به شعر و موسیقی می‌گذشت، در همان‌جا ساختم و پرویز اشعارش را چنین سرود:

هان در آمد بار دیگر نو بهار زین سپس ما و کنار جویبار
شد به کام دل دگر ره روزگار ساقیا برخیز و جام می بیار

دشت و هامون سر بر زیبایی و حسن و فراست بر سر هر شاخه گویی از زمرد زیور است
بیدلان را مایه شادی وفای دلبر است دلبرای دگر سان کن که سال دیگر است

ای دل آمد جشن نوروزی فراز خیز و دیگر گونه کن آیین ناز
از وفا با این دل پڑمان بساز تا نهم بر پای توری نیاز

(سرگذشت موسیقی ایران، ج ۲، ص ۳۳۸)

آشنایی با شادروان خالقی، مسبب بیداری ذوق موسیقی در خانلری شد، مدتی به نوازندگی و یلن پرداخت، ولی چون نمی‌خواست بطور جدی به موسیقی بپردازد، بتدریج نواختن و یلن را ترک کرد و به این اندیشه روی آورد که درباره «آهنگ کلام» مطالعه کند، و عناصر سازنده «لحن را در لفظ» مورد بررسی قرار بدهد؛ به همین سبب نه تنها موضوع رساله دکتری خود را «وزن شعر فارسی» انتخاب کرد، بلکه بعدها هم که برای ادامه مطالعات به کشور فرانسه رفت (۱۳۲۷ خورشیدی) بسوی دانش فونتیک Phonétique و زبان‌شناسی روی آورد. خود او نوشته است:

... اما در طی این مدت، مطالعه و تحقیق در این باب را ادامه دادم و خاصه در قسمتی که مربوط به حروف، و مصوتها و هجاهاست در آزمایشگاه انستیتوی فونتیک پاریس به تجربه و آزمایش پرداختم... (وزن شعر فارسی، ص ۱ مقدمه)

استاد خانلری، قریب دو سال در زمینه‌های چهارگانه علم فونتیک، یعنی: فونتیک وصفی یا تشریحی، فونتیک تاریخی، فونتیک تطبیقی، و فونتیک تجربی به مطالعه پرداخت و رساله‌ای هم با عنوان «درباره فونتیک زبان فارسی» نوشت که قصد داشت بمنزله رساله دکتری ادبیات فرانسه، به تصویب شورای دانشگاه سوربن برساند، ولی یارانش احراز این درجه علمی را دون شأن وی دانستند و او را از این کار بازداشتند. در سال ۱۳۶۶ دکتر خانلری، بخش نخست این رساله را در اختیار این بنده نهاد و

گفت: «ببینید ارزش چاپ در ایران را دارد؟» دوسه هفته بعد، به ایشان عرض شد: کار بسیار پر ارزشی است و به قول بیهقی «موی در کار او نتوانستی خزید.» ولی، چاپ آن در ایران بهتر است ضمیمه ترجمه فارسی آن باشد. فرمودند: «خود من هم همین نظر را دارم.» از آن پس دیگر مجالی پیش نیامد تا در این باره پرمشی بشود.

اکنون بی لطف نیست به رویدادی اشاره کند که در همین باب است و از زبان خود استاد شنیده شده است. می فرمودند:

... در انستیتوی فونتیک پاریس در باب حافظ خطابه ای ایراد می کردم، برای این که حاضران، با سخن خواجه چنان که هست آشنا شوند، در پایان خطابه یکی از غزلهای او را به فارسی قرائت کردم. بعد از خاتمه سخنرانی یکی از استادان کنسرواتوار موسیقی، نزد من آمد و گفت: آیا نوبت موسیقی این قطعه را همراه دارید؟ او، تصور کرده بود که من یک اثر موسیقی ایرانی را به گوش حاضران رسانده ام. وقتی به او گفتم این فقط یکی از غزلهای حافظ بود، تعجب کرد و گفت: مگر می شود زبانی تا این مایه آهنگین باشد. (جمعه چهارم مهر ۱۳۶۶).

دلم رضا نمی دهد که به قول بیهقی «لختی قلم را بروی بگریانم» زیرا نگارنده بر این رای پای می فشارد که آفرینندگان آثار هنری و ادبی هرگز نمی میرند. تا آثارشان زنده است، نام آنان نیز جاودانه است. سعدی خود می دانست که آوازش پس از مرگ هم از گلستان اش شنیده می شود:

من آن مرغ سخندانم که در خاک رود صورت علوم ولی آواز می آید به معنی از گلستانم
استاد دکتر پرویز ناتل خانلری نیز در «سخن» و «سخنش» همواره انوشه است .
در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل

هر که می خواهد مسرا، گو در سخن بیند مرا
بیت گویی از زبان مؤسس دانشمند مجله سخن و پاسدار صدیق و فداکار سخن پارسی،
سخن می گوید، و برابر است با مضمون این بیت صائب تبریزی:
محو کی از صفحه دلها شود آثار من من همان ذوقم که می یابند از گفتار من
قلم را با این شعر خاقانی از تحریر باز می دارد و به روان پاک آن بزرگمرد ادب
فارسی و دوست کم نظیر درود می فرستد:

او، کوه علم بود که برخاست از جهان بی کوه، کسی قرار پذیرد بنای خاک

بر دست خاکیان چه گشت آن فرشته خُلق ای کاینات، و احزنا، از جفای خاک
اول اسفندماه ۱۳۶۹

هنوز مرکب این نوشته خشک نشده بود که آقای صارمی تلفنی خبر داد: «زهره خانم هم رفت.» دلم فرو ریخت... سه هفته پیش بود که با سعیدی سیرجانی و صارمی و دکتر امامی و مهندس حسن رضوی به دیدار زهره خانم رفته بودیم. به هنگام بدرود، در پاسخ تمّای این دوستدار مبنی بر حفظ شکیبایی و تندرستی، این بیت خواجه را خواند:

خرّم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم، وز پی جانان بروم
آن روز یقینم شد که این بانوی زنده به مهر، بی مهر یارتاب زیستن ندارد، و امروز می بینم:

منزل حافظ [زهره] کتون بارگه پادشاست دل سوی دلدار رفت جان بر جانانه شد
روانشان شاد، و یادشان جاودانه گرامی باد
هفتم اسفندماه ۱۳۶۹
دروس، تهران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی